

■ **احمد رضا صدری**

عالم مجاهد آیت‌الله حاج شیخ غلامحسین جمی(ف‌ده)نماد مقاومت آبادان در جنگ تحمیلی و ستون آرامش آن به شمار می‌رفت. او در روزهایی که بسیاری در ترک این شهر از یکدیگر سبقت می‌گرفتند، در این شهر باقی ماند و با خطبه‌های جمعه و مدیریت کار آمد خویش، به مردم روحیه می‌بخشید. اینک در سالروز رحلت آن بزرگوار و در نکوداشت خاطره مقاومتش، گفت‌وشنودی با حسام جمی **نسوه وی** را به شما گرامیان تقدیم می‌داریم. امید آنکه تاریخ پرهوان و علاقه‌مندان را مفید افتد.

■ ■ ■

شما متولد چه سالی هستتید و چه نسبتی با مرحوم آیت‌الله شیخ غلامحسین جمی دارید؟

به نام خدا متولد سال ۱۳۶۰ در شهر شیراز هستم و ایشان پدربزرگم بودند. در واقع بزرگ‌ترین نوه ایشان هستم. **دور ترین خاطره‌ای را که از ایشان در ذهنتان باقی مانده است، برایمان تعریف کنید.**

ما در بوشهر زندگی می‌کردیم. اواخر جنگ بود که ایشان به منزل ما می‌آمدند که به تنگستان بروند و ما هم با ایشان می‌رفتیم. پدربزرگ در آنجا نماز جمعه را برگزار می‌کردند. ایشان توجه و عنایت خاصی به من داشتند.

شیوه تربیتی ایشان چگونه بود؟

بسیار به مسائل تربیتی نوه‌هایشان توجه می‌کردند و در این مورد حساس بودند. همیشه هم وقتی به بچه‌ها می‌سپندند، شکلات به آنها می‌داند که برای بچه‌ها خیلی دلنشین بود و خود به خود به ایشان علاقه‌مند می‌شدند. ما هم به شوق اینکه پدربزرگ ما را دوست داشته باشند و تشویقمان کنند با اینکه هنوز مکلف نشده بودیم، چون می‌دانستیم پدربزرگ دوست دارند، سعی می‌کردیم نماز خواندن یا خواندن چند آیه از قرآن را یاد بگیریم و وقتی ایشان می‌پند، برایشان بخوانیم.

غیر از تربیت فرزندان و نوه‌ها، روی چه مسائلی حساس بودند؟

کلاً روی مسائل دینی و مذهبی و بعد هم مسائل سیاسی ایران و دنیا حساس بودند و با دقت و حساسیت خاصی، اخبار را تعقیب می‌کردند. فرزندان و نوه‌های ایشان هم احتمالاً به همین علت روی این مسائل حساس هستند. **نقش ایشان در تربیت خودتان را چه حد می‌دانید؟**

در واقع ایشان محور خانواده بودند. مشغله‌هایشان هم خیلی زیاد بود و ما اغلب ایشان را نمی‌دیدیم، اما خیلی روی ما تأثیر داشتند. یادم هست در دوره راهنمایی بودم که باز دوی مدرسه به آبادان رفتم. می‌دانستم کیفیت نماز شب چیست، اما تا آن روز ندیده بودم. خانواده پدربزرگ در شیراز و خودشان در آبادان بودند. یک شب پیش ایشان بودم که من به آن‌ها گفتم:«بلند شو و برو پیش بچه‌ها بخواب!» پرسیدم:«چرا باید این کار را بکنم؟» ایشان جواب دادند:«چون شب‌ها زیاد از خواب بیدار می‌شوم و تو از خواب می‌بری و خوابت به هم می‌ریزد!» وقتی پدربزرگ این حرف را زدند، کیتچاکوی‌ام گل کرد و همان نزدیکی‌ها خوابیدم. نیمه شب بود که دیدم بیدار شدند و نماز، قرآن و دعا خواندند. این اولین بار بود که نماز شب خواندن کسی را می‌دیدم.

چه ویژگی‌هایی در ایشان وجود داشتند که برایتان جالب بود؟

پدربزرگ کم کلاً آدم خاصی بودند و شخصیت ایشان روی دیگران تأثیر خاصی داشت. به شعر و ادبیات علاقه داشتند و همیشه اشعار حافظ را می‌خواندند. همیشه در اطراف میز تحریر ایشان، پر از کتاب و روزنامه بود و زیاد مطالعه می‌کردند و این موضوع در ذهن همه ما جا افتاده که اساساً سبک درست زندگی همان است که پدربزرگ داشتند.

پدرم از نظر اخلاقی و رفتاری، بین همه فرزندان پدربزرگم به ایشان شبیه‌ترند. هر دو با محبت و باعطفانند و بین آنها عطف خاصی برقرار بود. می‌گویند این رابطه صمیمانه و پر از مهر نسل اندر نسل در خانواده پدری‌ام جاری و ساری بوده است و پدر پدربزرگ هم همینطور بودند.

قطعا وجود برخی رفتارها در اطرافیان و دوستان، آنها را به همین خصیصه در ذهن ما ماندگار می‌کند. بر این مبنا، ایشان را معمولا با چه رفتاری باخصیتی به یاد می‌آورید؟

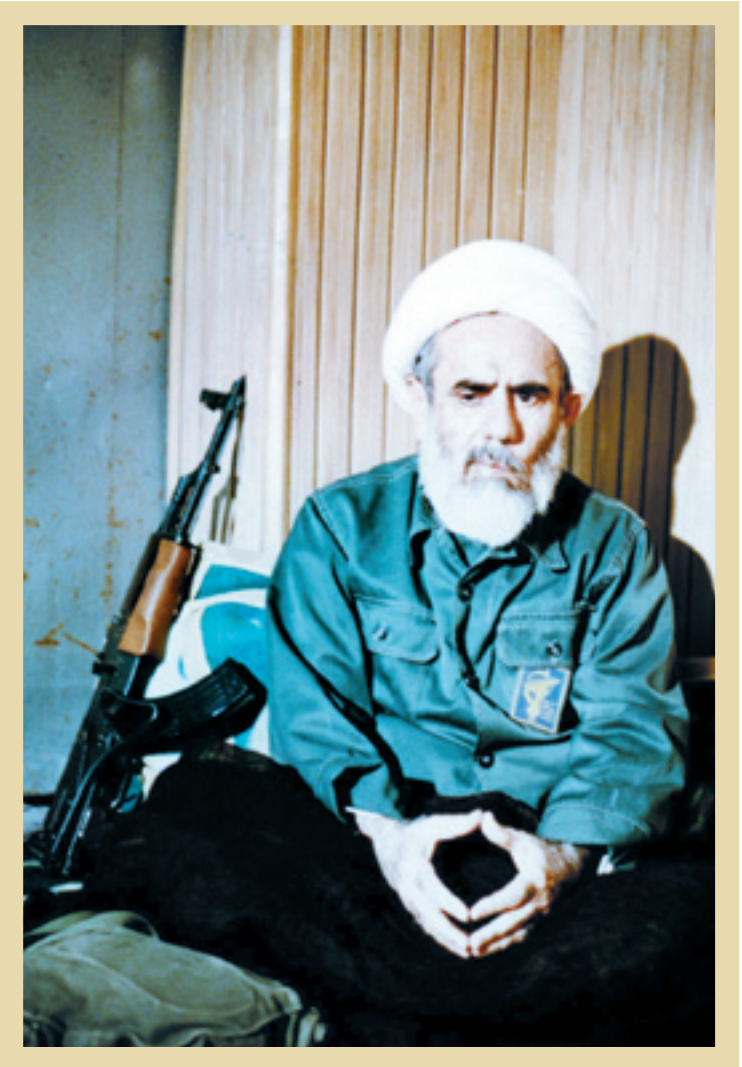
یکی بودن حرف و عمل. پدربزرگ حرفی را نمی‌زدند و نصیحتی را نمی‌کردند مگر اینکه خودشان به آن عمل می‌کردند. همواره بر اصول و اعتقادات استوار بودند و با اینکه گاهی به همین علت دچار زحمت و مشکل می‌شدند، اما باز هم مقاومت می‌کردند. تا آخرین لحظه عمر بر سسر اعتقادات خود پای فشرده‌دند و همین ایمان و اراده محکم بود که برغم بیماری شدید و مشکلات مختلف، ایشان را روی پا نگه می‌داشتند. علاوه بر این، پدربزرگ خیلی صبور بودند و هرگز مدام نمی‌آید با کسی برخورد تندی کرده باشند. یادم هست یکی از بستگان نزدیک لرح که بود که با فرد نامناسبی ازدواج کند و همه از این بابت نگران و ناراحت بودند، چون او جوان خوبی بود. پدربزرگ هم خیلی ناراحت بودند، اما تنها کاری که کردند این بود که او را نصیحت و حقایقی را به او یاد آوری کنند. شاید همه توقع داشتند پدربزرگ به خاطر جایگاهشان به او تشر بزیند یا مانع ازدواج او شوند،اما پدربزرگ فقط توصیه و راهنمایی و صحبت ما را هدايت کنند.

یعنی هیچ‌وقت به خاطر هیچ موضوعی تشر نمی‌زدند؟

فقط گاهی در مورد مسائل اعتقادی و خواندن نماز، به فرزندان خودشان تشر می‌زدند و حتی به ما هم که نوه‌هایشان بودیم حرفی نمی‌زدند، بلکه سعی می‌کردند با راهنمایی و صحبت ما را هدايت کنند.

واگر لرح می‌کردید؟

بحث را ادامه نمی‌دادمند و دنباله حرف را نمی‌گرفتند. بسیار صبور بودند و حتی هنگامی که شرایط سیاسی و اجتماعی دشواری پیش می‌آید، حوصله به خرج می‌دادند و مسائل را با شکیبایی حل و فصل می‌کردند. هر گز به یاد ندارم ایشان لز کسی یا شرایطی شکایت کرده باشند. موقعی که در جمع خانواده بودند حال بسیار خوبی داشتند،



آیت‌الله شیخ غلامحسین جمی در دوران دفاع مقدس

«گفتنی‌ها و خاطره‌هایی از منش اجتماعی آیت‌الله شیخ غلامحسین جمی»

در گفت‌وشنود با حسام جمی

هیچ گاه درباره نقش برجسته خود در حفظ آبادان با ما سخن نگفت

اما هیچ‌وقت ایشان را نه خیلی شاد و نه خیلی غمگین دیدم. همیشه حالت متعادل خوبی داشتند و روحیه امیدوار و خلق خوش ایشان، قشنگ‌ترین خاطره‌ای است که در ذهن همه ما به‌جا مانده است.

معمولا نوادگان به رفتار متقابل پدربزرگ و مادر بزرگ توجه خاصی نشان می‌دهند و از آنها الگو می‌گیرند. شما از رفتار آن دو، کدام بخش را مهم‌تر و ماندگار تر یافتید؟

یاد بگیریم که رابطه خارق‌العاده و عجیبی داشتند. می‌دانم عقیده همه اعضای خانواده را درباره امور مشترک می‌پرسیدند و با آنها مشورت می‌کردند. البته بیشترین مشورت را با همسر شان داشتند. در سال‌های جنگ غالباً از خانواده دور بودند، اما وقتی دور هم جمع می‌شدند، مخصوصاً از ارتباط بسیار محرمانه و صمیمانه‌ای که با همسر شان داشتند، حتی حوس به انسان منتقل می‌شد.مادربزرگم همیشه ایشان را «قا» صدا می‌زدند. ایشان هیچ‌وقت ناراحتی و نگرانی خود را نشان نمی‌دادند و کمتر کسی متوجه مشکلات و ناراحتی‌های ایشان می‌شد،اما مدر مدتی که پدربزرگ در بیمارستان امام بستری بودند،مادر بزرگ دانهما گریه می‌کردند و ما حس می‌کردیم شرایط باید خیلی بحرانی و سخت باشد که ایشان اینطور ناراحت هستند.

بیماری پدربزرگتان چه بود؟

ایشان بیماری ریوی سختی داشتند و گره‌به‌های مادر بزرگ تأثیر بسیار عمیقی روی ما داشت و خودم یاد هست تا مدت‌ها نگران و ناراحت بودم، چون هیچ‌وقت از مادر بزرگم بی‌تایی یا ناراحتی ندیده بودم. آن دو در حضور دیگران کمتر با هم حرف می‌زدند، ولی حالات و نگاه‌شان عشق و علاقه عمیق آنها را به یکدیگر نشان می‌داد.

آیا هیچ‌وقت در مورد آینده و رابطه تحصیلی مورد علاقه‌تان با ایشان صحبت کردید؟

یادم هست بچه که بودم گاهی به شوخی می‌گفتند: ان‌شاءالله بزرگ که شدی به حوزه می‌روی و طلبه می‌شوی، اما در همین حد و اصرار نمی‌کردند. موقعی که در رشته مهندسی ماشین‌های کشاورزی قبول شدم، خیلی مرا تشویق کردند. کاملاً خواستمان به درس و رشته‌های تحصیلی ما بود. درباره رشته‌های دانشگاهی هم اطلاعات جامعی داشتند. مسائل سیاسی روز را هم خیلی خوب می‌دانستند و اخبار را با دقت تعقیب می‌کردند. موقعی که پیروزی حزب‌الله را شنیدند و بعد هم ما برایشان تعریف کردیم، از شکست رژیم صهیونیستی بسیار خوشحال شدند.

در باره جد پدری‌تان چه چیزهایی شنیده‌اید؟

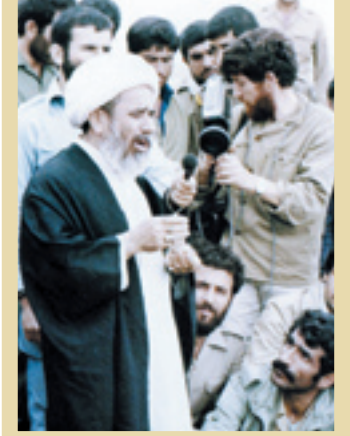
می‌گفتند ایشان انسان بسیار متواضع، مردمی و محترمی بوده‌اند و همه مردم به ایشان اعتماد داشتند. ایشان به‌جای خیلی‌ها امام جماعت می‌شده و بارها به نیابت از دیگران به مکه می‌رفته است. بسیار هم علاقه داشت پدربزرگ ما طلبه شود و باروحانیون تنگسنان حشر و نشر داشته باشد.

چگونه متوجه شدید پدر بزرگتان اهل مبارزه هستند؟

خود ایشان در این باره حرفی نمی‌زدند و ما از اطرافیان یا از مردم یا در جاهای دیگر چیزهایی را می‌شنیدیم. یاد نمی‌آید خودشان را چه به این قضیه حرفی زده باشند.

حتی در مورد حصر آبادان؟

اطلاعاتم درباره حصر آبادان بیشتر از دیگران نیست. فقط راجع به عموی شهیدم چیزهایی شنیده‌ام. می‌گویند: از نظر اخلاقی خیلی به پدربزرگم شبیه بود و پدربزرگم هم خیلی به ایشان علاقه داشتند. البته ایشان نزد همه عزیز بودند، راستش را بخواید پدربزرگم به‌قدری درباره خودشان کم حرف می‌زدند که همه ما نوه‌ها مشتاق بودیم خاطرات ایشان را بخوانیم تا درباره زندگی و مبارزاتشان، اطلاعاتی را به دست بیآوریم. برای خودم دانستن اینکه در دوره جنگ و حصر آبادان بر پدربزرگ، پدر خودم و عموهایم چه گذشته، بسیار جالب است. خودشان هم که اهل صحبت کردن درباره این‌موضوعات نبودند، به‌ناچار



آیت‌الله شیخ غلامحسین جمی در جمع رزمندگان در دوران دفاع مقدس

■ **درد**

پدربزرگم زبان جوان‌ها را خیلی خوب می‌فهمیدند و با ما از تباط بسیار صمیمانه‌ای داشتند، به همین دلیل وقتی از شکاف نسلی صحبت می‌شود، موضوع از نظر من حل شده است. ما حرف‌هایی را می‌توانستیم به پدربزرگمان بزنیم و پاسخ‌هایی را از ایشان دریافت کنیم که گاهی افراد هم نسل یا کمی بزرگ‌تر از ما متوجه نمی‌شدند، داشتن اطلاعات به‌روز و در جریان مسائل و مباحث روز بودن، فاصله نسل‌ها را از بین می‌برد و آنها را به یکدیگر نزدیک می‌کند و پدربزرگم در این زمینه از توانایی بالایی برخوردار بودند.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

پدربزرگم به‌قدری درباره خودشان کم حرف می‌زدند که همه ما نوه‌ها مشتاق بودیم خاطرات ایشان را بخوانیم تا درباره زندگی و مبارزاتشان، اطلاعاتی را به دست بیآوریم. برای خودم دانستن اینکه در دوره جنگ و حصر آبادان بر پدربزرگ، پدر خودم و عموهایم چه گذشته، بسیار جالب است. خودشان هم که اهل صحبت کردن درباره این موضوعات نبودند. به‌ناچار باید از این و آن با کتاب خاطرات ایشان متوجه این مسائل می‌شدیم

پیش‌خواب

حاشیه‌ای بر باز نشر اثر تاریخی «حقوق بگیران انگلیس در ایران» یک افشاگری ماندگار



نام اسماعیل و آثار جتجالی‌اش، به دلایل گوناگون در تاریخ معاصر ایران ماندگار شده است. او در دوره‌ای در قامت مورخی افشاگر

ظاهر شد و به ارائه آدرس و آدرسنگان به انگلستان در تاریخ معاصر ایران پرداخت. هرچند درباره چندوچون کار وی گمانه‌های گوناگونی مطرح است، اما هیچ یک از آنها نمی‌تواند جوهره کار وی را از اعتبار بیندازد و آن را از اساس باطل کند. اخیراً انتشارات جاودان در اقدامی مثبت، به باز نشر اثر تاریخی «حقوق‌بگیران انگلیس در ایران» پرداخته است. این اثر در صدر خویش، دیباچه‌ای به قلم اسماعیل رانین دارد. در بخشی از این مقدمه آمده است:

«در کشاکش ماجراهای سیاسی کارنامه بسیاری از زمامداران وقت ایران، سیاه است. از چند نفر که بگذریم، اکثر کسانی که در آن روزگار بر مقدرات ایران حکومت داشتند صاحب شخصیت و کاردانی و پاکدامنی سیاسی نبودند. از گروه اول عباس میرزا، میرزا بزرگ قائم مقام، میرزا ابولقاسم قائم‌مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر را باید نام ببریم که معروف روح وطن پرستی و فداکاری و دفاع از حقوق ملی و حاکمیت ایران بودند و همواره علیه استعمارگران به مبارزه برخاستند و در برابر تعدیات بی‌دری و زور گوی‌های روس و انگلیس ایستادی نمودند. اینان آزادمدانی بودند که رشوه یا مقرری و حقوقی از کسی نمی‌گرفتند و به همین مناسبت حتی دشمنانشان آنان را ستایش می‌کنند. چنان‌که دکتر پلاک معروف درباره امیرکبیر می‌نویسد:



میرزا حسین خان سپهسالار در کنار ناصرالدین شاه قاجار در سفر فرنگ

میرزاتقی خان مظهر وطن پرستی بود. یعنی همان اصلی که در ایران مجهول است. آنچه می‌دانند او نمی‌گرفت، خرج معدوم کردن وی شد. همچنین انگلیسی دیگری درباره امیرکبیر می‌نویسد: نسل تازه ایران در نمی‌توان به کلی سست و فرسوده شمرد، چه این نسل می‌تواند مردی چون میرزا تقی خان را به وجود آورد. او در میان رجال مشرق زمین که تاریخ جدید نام آنها را ثبت کرد، مقام بی‌همثالی را داراست. امیرنظام همان کسی است که «بوزن» در روز روشن با چراغ در بی‌ی‌امی گشت. او ساوار است که به نام انسان واقعی یعنی اشراف مخلوقات خداوندی به شمار آید.

اما در گروه دوم به افرادی می‌رسیم که دارای حسن نیتی بودند و فساد و تباهی‌شان چندان زیاد نبود، اما کاری نیز از پیش نبردند و علت این امر آن بود که اولاً خود صاحب شخصیت و کفایت زیاد نبودند و ثانیاً گروه رجال فاسد و بی‌علاقه به سر نوشت مملکت بر آنها چیره گشتند و اعضای همین گروه دوم بودند که دفتر سیاه زندگی چند تنشان را تا آنجا که مدارک موجوده اجازه می‌داد آفتابی کردیم و خواستیم هموطنان آن گروه را بشناسند.

اما گروه سوم: کسانی بودند که مستقیماً آلت فعل سیاست بیگانگان در ایران به شمار می‌رفتند. اینان یا مستقیم از اجانب پول می‌گرفتند و مستمری در یافت می‌داشتند یا اینکه به پشتیبانی خارجی به مقامات عالیه مملکتی می‌رسیدند و در ازای آن حقوق ملت ایران را در طبق اخلاص می‌نهادند و تسلیم سفار تخرانه‌ها و مقامات خارجی می‌کردند. در میان این دسته، میرزا ابوالحسن خان شیرازی و همشیره‌زاده‌اش میرزا محمدعلی شیرازی، میرزا آقاخان نوری و برادرش میرزا فضل‌الله وزیر نظام، اللهیار خان آصف الدوله، میرزا مسعود گرمودی، محمدحسین خان صدراعضه‌ای